

## گفت و گو با نوش آفرین انصاری

جمعه ۳۰ فروردین ماه ۸۱ زمانی است برای آشنایی بیشتر و شنیدن از زندگی و آثار یکی از بزرگ مردان کتابشناسی و نسخه‌شناسی ایران، از زبان یکی از اولین زنان کتابدار ایرانی که بعدها یکی از همکاران و دوستان نزدیک وی گردید. در منزل خانم انصاری نشستیم و از مردی که عمری را در شناخت و تحقیق و تفحص در نسخ خطی و کتابداری گذرانید و از علوم گوناگون زمان خود بهره فراوان برد سخن می‌گوئیم، او کسی نیست جز «محمدتقی دانش‌پژوه»، زاده خطه شمال با نیاکانی که از امل و «ناندل» و «درکا» که همگی خوشنویس بوده‌اند و «در کودکی با سیاهی زغال بر روی تخته‌سنگ‌های کوهستان «درکا» مشق می‌کرده‌اند. 'همو که مقدمات ادبی و قرآن و حافظ و نصاب فراهی و دیگر کتاب‌های فارسی آن روزگاران را نزد پدر و مادر و مکتب آموخت و علوم صرف و نحو و منطق و بلاغت و شروح آن را در امل و قم و تهران نزد اساتید معروف عصر. شیفته منطق بود و ورد زبانش «نحن ابناء الدلیل»، وی به محضر اساتید فراوانی شتافت و علوم مختلفی را فراگرفت. در مدرسه سپهسالار، مرحوم میرزամهدی آشتیانی به او فلسفه و شفاء و اسفار و مکاسب آموخت و بدو مهربانیهای فراوان نمود. در قم طلبگی نمود و به محضر اساتیدی شتافت که توشه علمی فراوان گرد آورد. از آموختن خلاصه الحساب و مقامات حریری نزد آیه‌الله مرعشی نجفی گرفته تا تلمذ عرفان شیعی نزد میرزا هاشم آملی و... بسیار با پشتکار بود و بسیاری از متون فلسفی را از میرداماد و ملاصدرا و لاهیجی را خود مطالعه کرد و آموخت.

از علوم جدید نیز غافل نماند و نزد پسرخاله‌اش، میرسید یحیی خان حکیمی لاریجانی، زبان فرانسه آموخت و حتی در آن زمان که در قم اقامت داشت، در نزد آقای ابوالمکارم کرمانشاهی به ادامه آن پرداخت. و راه ترجمه متون منطقی فرانسه در پیش گرفت و با ترجمه‌های متون فرانسه روزگار خویش و از جمله «فروغی» آشنا شد. به‌ویژه هنگامی که در کتابخانه دانشکده حقوق مشغول به کار شد، با درجه گشوده زبان خارجی، با «تاریخ تحول اندیشه شبری» آشنا شد. زبان انگلیسی را که ضروری می‌نمود نیز در تابستانی، نزد دوستی آموخت و وی نیز در مقابل به او فرانسه تعلیم داد. در ۱۳۱۹ به دانشکده حقوق دانشگاه تهران رفت و همزمان در دبیرستانهای تهران تدریس می‌کرد. به دانشگاه راه یافت، از ریاست کتابخانه مرکزی گرفته تا مشاورت فنی کتابخانه و عضویت کمیته کتابخانه و دانشیاری دانشکده الهیات و تدریس در گروه تاریخ. در کنگره‌ها و انجمن‌های فراوانی شرکت کرد و مهمترین فعالیت

## دانش پژوه، نخستین بنیانگذار دوره نسخ خطی در ایران

○ گفت و گو: فریبا افکاری



### در کنگره‌ها و انجمن‌های فراوانی شرکت کرد و مهمترین فعالیت خود را که تدوین و نشر فهرست‌های کتابخانه‌های دانشگاهی بود آغاز نمود. به شهرهای مختلف ایران سفر کرد و از برخی مخطوطات کتابخانه‌های مهم آنها یادداشت برداشت و گزارش‌های سفرهای خود را در نشریه کتابخانه مرکزی به چاپ رساند

خود را که تدوین و نشر فهرست‌های کتابخانه‌های دانشگاهی بود آغاز نمود. به شهرهای مختلف ایران سفر کرد و از برخی مخطوطات کتابخانه‌های مهم آنها یادداشت برداشت و گزارش‌های سفرهای خود را در نشریه کتابخانه مرکزی به چاپ رساند. به منظور کسب اطلاعات کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی، از سوی دانشگاه تهران به شهرهای مختلف عراق و عربستان سفر کرد و به شهرهای دور و نزدیک روسیه رفت و پس از آن راهی فرانسه و آلمان و هلند و آمریکا گردید و به مدت یکسال به سفر پرداخت.

همواره از سفرهای فراوانی که می‌کرد نکات تازه و ارزشمندی به ارمغان می‌آورد و یادداشتهای مهمی از نسخ خطی آن دیار برمی‌گرفت و به گنجینه نسخ خطی کتابخانه مرکزی می‌افزود و روز به روز به آن غنای بیشتری می‌بخشید.

وی یکی از بنیانگذاران مجله فرهنگ ایران زمین بود و مقالات فراوانی در آن نگاشت. تعدادی از نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس سنا را فهرست نمود و از کتابخانه‌های آستان قدس و ملک بهره فراوان برد و سرانجام بار فهرست‌نویسی ۱۸ جلد فهرست نسخ خطی دانشگاه تهران را که بالغ بر ۱۰/۰۰۰ جلدی می‌باشد یک تنه به دوش کشید.

کسی نیست که نام او را در عالم کتاب‌شناسی نشنیده باشد و او را نشناسد. در هر کتابخانه مهم خارجی که وارد می‌شوی و اثری از نسخه خطی در آن می‌یابی، ردپایی از وی می‌توان یافت و این مرهون پشتکار، علاقه و تلاش‌های علمی وی بود که این‌گونه خود را به جهانیان شناساند و ما به برکت وجود و همت او در کلاس‌های نسخ خطی که وی در دانشگاه تهران دایر نمود شرکت جستیم و از کلاسش نکته‌ها آموختیم و اکنون پس از گذشت شش سال از خاموشی‌اش به سراغ خانم نوش‌آفرین انصاری آمده‌ایم تا با برخورد این دو نسل از کتابداری

بود که حتی در حالت راه رفتن هم مطالعه می‌کردند. در آن زمان ایشان تعبیر «آقاجان» را برای من بکار می‌بردند که برایم جالب بود.

● در آن زمان شما در کتابخانه مرکزی مشغول چه فعالیتی بودید؟

○ من مسئولیت بخش فنی کتابخانه را داشتم و فهرست‌نویسی آنجا زیر نظر من بود و همچنین مسئولیت تفکیک و طبقه‌بندی بخش عظیمی از مجلات لاتین را که در انبار زیرزمین دانشکده علوم بود عهده‌دار بودم و من چون با زبان‌های مختلفی آشنا بودم به شناسایی این نشریات مشغول شدم. ما در آن زمان در بخشی از مسجد دانشگاه مستقر بودیم و هنوز مسئله ساختمان کتابخانه مرکزی به سرانجام نرسیده بود. در این هنگام من از سال ۴۴ تا ۴۷ به کانادا رفتم. بنابراین در دوران ساخت و انتقال به کتابخانه مرکزی در ایران حضور نداشتم.

● در آن زمان که مرحوم دانش‌پژوه، مسئولیت کتب خطی دانشگاه را عهده‌دار بودند برای انتقال نسخ خطی به کتابخانه مرکزی چه اقداماتی صورت دادند؟

○ بله اولین مجموعه نسخ خطی، مجموعه آقای محمد مشکوة بود که منتقل گردید و پس از آن که من در کتابخانه دانشکده ادبیات مشغول به کار شدم، بحث انتقال کتابها و آثار مرحوم «علی‌اصغر حکمت» مطرح شد و لازم بود تا از داخل یک اتاق خالی شود و آن اتاق تبدیل به بخش مرجع شود. در آن زمان با آقای ایرج افشار این مسئله مطرح شد که دانشکده‌های مختلف دانشگاه تهران بتوانند هرچه نسخه خطی دارند به کتابخانه مرکزی انتقال دهند.

● یعنی تمرکزگرایی نسخ خطی دانشگاه در یک مکان مشخص؟

○ بله استاد دانش‌پژوه، چندان موافق این امر نبودند و در واقع نسبت به انتقال این نسخ به یک مکان، نظر منفی داشتند و به من گفتند که من

سنتی و جدید آشنا شده و به استاد دانش‌پژوه از این منظر بنگریم و سخن بگوئیم

● از خانم انصاری، درباره چگونگی و سابقه آشنائی‌اش با مرحوم دانش‌پژوه می‌پرسم، وی چشم به گوشه‌ای دوخته و آرام آرام خاطرات گذشته را مرور می‌کند و در پاسخ می‌گوید:

○ با نام استاد دانش‌پژوه، زمانی که در سوئیس کتابداری می‌خواندم آشنا شدم. در واقع در منزل استاد محمدعلی جمال‌زاده، فهرست‌ها و تحقیقاتی که آقای دانش‌پژوه و افشار انجام داده بودند دیدم و با این نام مانوس شدم، و پس از آن وقتی که در سال ۱۳۴۲ به ایران بازگشتم از طریق خانم دکتر مهری آهی، با مجله راهنمای کتاب آشنا شدم که اعضای آن را آقای افشار، دانش‌پژوه و خانم دکتر قمرآریان و دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن و دکتر زریاب خویی، دکتر مهدی محقق و دکتر زرین‌کوب تشکیل می‌دادند. در آن زمان مجله در داخل یک کتابخانه عمومی بود روبروی هتل تهران پالاس و همه گروه در دفتر این کتابخانه فعالیت داشتند.

پس از آن در طی سالهای ۴۲ تا ۴۴، در کتابخانه مرکزی مشغول به کار بودم که بخشی از آن در مسجد دانشگاه بود و بخش دیگر، در زیرزمین دانشکده علوم قرار داشت و استاد دانش‌پژوه، را در آنجا مکرر ملاقات می‌کردم. ایشان در آن زمان از دانشکده حقوق بدانجا می‌آمدند و برای من جالب

نگران تجمع آثار هستم.

### ● دلیل این نگرانی چه بود؟

○ ایشان با تجمع آثار مخالف بودند و شاید این اولین بار بود که من و استاد بر سر یک موضوع با هم بحث و صحبت می‌کردیم. ایشان معتقد بودند که انتقال این همه نسخه خطی به یک مکان در تاریخ ایران، هیچگاه سرانجام خوبی نداشته و مثالهای مختلفی برای من بیان می‌کردند و از حمله‌های گوناگون تاریخ و از بین رفتن آنها سخن می‌گفتند.

● و منطق شما در دفاع از این تمرکزگرایی چه بود؟

○ من معتقد بودم امروزه امکانات بیشتری مثل ساختمانهای بتونی، امکان تهیه میکروفیلم یا کپی در یک فضا که مراجعان بتوانند آسانتر و سریعتر استفاده کنند وجود دارد و نیز از نظر مرمت و مسائل مربوط به آن و نیز امکان سرویس‌دهی بهتر وجود خواهد داشت. اما پس از آن در تمام طول جنگ تحمیلی، من همیشه هشدار ایشان را به یاد داشتم و نگران نسخ خطی در کتابخانه مرکزی بودیم که مبدا مساله‌ای پیش بیاید که این میراث از بین برود.

● تفاوت آرای دیگر شما و استاد در چه مسائلی بود؟

○ بله یاد می‌آید که می‌خواستیم کتابخانه دانشکده ادبیات را رده‌بندی دیوبی کنیم و حدود هشت هزار کتاب را موضوع داده و به تالار طبقه بالا منتقل کنیم. به یاد دارم که با استاد بر سر موضوع، خیلی اختلاف نظر داشتیم، زیرا ایشان با مباحث کتابداری نوین، چندان موافق نبودند، بویژه در آن زمان که وجود مشاوران خارجی در کتابخانه مرکزی و نیز تغییرات آموزش کتابداری بسیار مشهود بود و ایشان نسبت به این موضوع بسیار حساس بودند و معتقد بودند که ما نباید در برابر این هجوم، کتابداری سنتی خودمان را از دست بدهیم. در واقع بحث بر سر تواناییهای کتابداری سنتی و برخورد با مسائل نوین بین من و ایشان مطرح شد. ایشان به خوبی می‌دانستند که من به هیچ‌وجه تسلیم بی‌قید و شرط کتابداری غربی نبودم، و اگر بودم اصلاً ایشان با من حرف نمی‌زدند و اگر با من بحث می‌کردند به این علت بود که تواناییها و تمایلاتی به کتابداری سنتی در من مشاهده می‌کردند.

● اختلاف نظر شما بر سر موضوع و رده‌بندی بود؟

○ بله، بحث این بود که باید رده‌بندی، منطقی و قانون‌مند شود و ما در کتابداری سنتی این مباحث را نداشتیم، به طور کلی، ایشان به این موضوع با

یادم می‌آید که می‌خواستیم کتابخانه دانشکده ادبیات را رده‌بندی دیوبی کنیم و حدود هشت هزار کتاب را موضوع داده و به تالار طبقه بالا منتقل کنیم. به یاد دارم که با استاد بر سر موضوع، خیلی اختلاف نظر داشتیم، زیرا ایشان با مباحث کتابداری نوین، چندان موافق نبودند، بویژه در آن زمان که وجود مشاوران خارجی در کتابخانه مرکزی و نیز تغییرات آموزش کتابداری بسیار مشهود بود و ایشان نسبت به این موضوع بسیار حساس بودند و معتقد بودند که ما نباید در برابر این هجوم، کتابداری سنتی خودمان را از دست بدهیم

تردید نگاه می‌کردند و ما هم سندی برای اثبات نداشتیم. نه سر عنوان موضوعی فارسی وجود داشت، نه مستند مشاهیر درآمده بود و در واقع فکری بود که باید تبدیل به ابزارهایی می‌شد که هم‌اکنون توانایی کتابداری ما را بسیار بالا برده است. در آن وقت، منابع کتابداری بیشتر به زبان خارجی بود و به هر حال، بحث بر سر این بود که می‌باید این موضوعات را با نیازهای کشور خودمان تطبیق دهیم. این بحث‌ها و گفت و گوها، یکی از مهمترین خاطرات آن دوران یعنی سه سال خدمت من در دانشکده ادبیات با استاد بود. در واقع این مکالمات، موج نو در دریای سنت بود که من مجبور به دفاع از مواضع خود بودم و در عین حال، ناگزیر بودم که سنت هزارساله ایران را نیز درک کنم. البته استاد اساساً شخص عجولی بودند و هیچ‌وقت، وقت زیادی برای بحث نمی‌گذاشتند و در مجموع، ارتباط سهلی با زنان نداشتند.

● به هر حال فکر می‌کنم تفاوت دیدگاه درباه نسخ خطی و کتب چاپی یا کتابداری نوین به ماهیت و مواد هر یک از این دو بازمی‌گردد و تا حدی طبیعی است. اما استاد در تدوین فهراس نسخ خطی دانشگاه و جاهای دیگر، فهراس خارجی و غربی بسیاری را اعم از عمومی و اختصاصی مطالعه کرده و بویژه از نظر روش‌شناسی مقایسه کرده و به آنها استناد نموده‌اند که در دیباچه مجلدات فهرست‌های خود بدانها کم و بیش پرداخته‌اند، که این امر خود گام مهمی در شناخت و ترویج روش‌های جدید و علمی است. نظر شما چیست؟

○ بله، من از تحولی که ایشان در دیباچه‌نویسی فهراس، انجام داده بودند بسیار لذت بردم. بویژه در فهرست آستانه حضرت معصومه

(س)، استاد به نکاتی اشاره کردند که کاملاً نو بود به نظر من کل مقدمه‌های ایشان را در تحول زمانی باید بررسی کرد که مشخص شود یک دانشمند از اولین مقدمه‌ای که نوشته تا آخرین مقدمه، چه تغییراتی به عمل آورده است. ایشان همچنین، نگران شناخت نسخ خطی و سر و سامان دادن به مجموعه‌های خطی خصوصی بودند.

بله و به همین دلیل بود که «نشریه نسخه‌های خطی» را با کمک آقای افشار، منتشر کردند، در واقع همین نگرانی باعث انتشار این نشریه شد، چون بسیاری از کتابخانه‌های شخصی یا مجموعه‌های کوچک و ناشناخته در شهرستانها و یا حتی در خارج از کشور، دارای فهرست مدونی نبودند و یا این فهرست به شکل مستقلی قابل چاپ نبودند و ایشان با علاقه آنها را شناسایی، معرفی و فهرست نمودند. از خانم انصاری درباره نحوه آموزش و فراگیری روش فهرست‌نویسی نسخ خطی استاد می‌پرسم ایشان می‌گویند:

○ من فکر می‌کنم که ایشان، با علاقه خودشان در زمانی که دانشجوی حقوق بودند این کار را یاد گرفته بودند. در واقع عاشق کتب خطی شده بودند و آنقدر پیش رفته بودند که صاحب سبک شده بود.

یادم می‌آید که استاد در مقاله‌ای تحت عنوان «سرگذشت من» که در مجله راهنمای کتاب به چاپ رسید می‌گویند:

● «فراموش نکنم که در دانشکده الهیات تهران و در دانشسرای عالی از محضر مبارک استاد بزرگوار حضرت سید محمد مشکوة بهره می‌بردم. تخصصی که ایشان در کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی داشته‌اند سرمشق من بوده است و من به انگیزه حضرت ایشان به فهرست بودن نسخه‌های خطی دانشگاه پرداختم» و حتماً استاد از تجارب و مطالعات بارز خود در دوران طلبگی در قم و آشنایی با زبان و متون عربی و نیز از سوی دیگر آشنایی با زبانهای خارجی و فهراس غربی و اروپایی، سرمایه ارزشمندی اختیار کرده بودند که در نوع خود کم‌نظیر می‌نمود.

○ بله استاد سفرهای متعددی به غرب داشتند و دستیابی سریع به اطلاعات را دیده بودند و شیوه‌های فهرست‌نویسی نسخ خطی را تجربه کرده بودند و وضعیت کتابخانه را به دقت مطالعه و مشاهده کرده بودند و از طرفی مشکلات جدی کتابخانه مرکزی را در نبود کتابداران متخصص در بخش خطی، یافته بودند، ایشان بسیار گله داشتند که

چرا علاقه‌مند به نسخ خطی، در نظام کتابداری جدید، تربیت نشده است و من نیز متقابلاً گله کردم که شما هیچ‌وقت برای متاعی به این مهمی، هیچگاه تبلیغ کافی نکرده‌اید.

به همین دلیل، در سال ۱۳۶۸، درباره تأسیس کارشناسی ارشد نسخ خطی با من یک صحبت جدی کردند و در سال ۶۹، این دوره در دانشگاه تهران شکل گرفت.

● **برپایی، اولین دوره خاص، کارشناسی ارشد نسخ خطی که به پیشنهاد استاد صورت گرفت، در واقع اولین تجربه‌های جدی عملی برای پاسخگویی به دغدغه همیشگی عدم وجود و تربیت نیروی متخصص در این زمینه بود، شما که خود از دست‌اندرکاران شکل‌گیری این دوره بودید، بفرمائید اولین طرح‌ها و الگوها چگونه شکل گرفت و پیشنهاد کردید؟**

○ استاد از سال ۶۸، تلاش‌های بسیاری کردند و می‌گفتند آیا گروه کتابداری می‌تواند مسئولیت برعهده بگیرد یا خیر؟ و من معتقد بودم که این مسئله باید در دانشگاه حل شود و در شورای عالی انقلاب فرهنگی، چنین مصوبه‌ای نداشتیم. اما دانشگاه تهران می‌تواند چنین دوره‌ای را با عنوان معادل تشکیل داده و برگزار کند. در آن زمان معاون کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جناب آقای صادق‌لو، این قضیه را به شدت دنبال کردند و علاقه‌مند بودند تا یک دوره تربیت متخصص نسخ خطی بوجود آید. اما اینکه این دوره، به چه شکل باشد، هیچکدام، برنامه‌ای نداشتند.

● **من که خود از فارغ‌التحصیلان این دوره خاص هستم، این سؤال برایم مطرح می‌شود که چرا اولین دوره رسمی کارشناسی ارشد نسخ خطی می‌بایست به شکل معادل برگزار شود؟**

○ چون شورای عالی انقلاب فرهنگی تمایلی به داشتن این دوره نشان نمی‌دادند زیرا آنها برنامه‌ای را در قالب خاصی تعیین کرده و دستور اجرای آن را می‌دهند. نگاه آنها به رشته نسخ خطی با نگاه پیشنهاددهندگان آن، بسیار متفاوت بود.

● **نظر استاد درباره دروس و مدرسان دوره چه بود؟**

○ استاد می‌خواستند که یک فراخوان داده شود و کتابدار نسخ خطی برای کتابخانه مرکزی تربیت و استخدام شود که همینطور هم شد. ایشان در آن زمان با معاون اداری و مالی وقت دانشگاه، آقای مهندس هاشمی، ملاقات کردند و مشکل را با ایشان طرح کردند، این دیدار، معاون جوان و بسیار



**استاد سفرهای متعددی به غرب داشتند و دستیابی سریع به اطلاعات را دیده بودند و شیوه‌های فهرست‌نویسی نسخ خطی را تجربه کرده بودند و وضعیت کتابخانه را به دقت مطالعه و مشاهده کرده بودند و از طرفی مشکلات جدی کتابخانه مرکزی را در نبود کتابداران متخصص در بخش خطی، یافته بودند**

علاقه‌مند دانشگاه را سخت تحت تأثیر قرار داد، تا حدی که یک روز ایشان بامن تماس گرفتند و خواستار ملاقات با من شدند من نیز که در آن زمان مدیر گروه کتابداری بودم، به دیدار ایشان رفتم و به من گفتند این نامه‌ای که آقای دانش‌پژوه نوشته‌اند و پیشنهاد ۳۰۰۰ ساعت آموزش نسخ خطی کرده‌اند چیست؟ این یک سندی است که از روی عشق و علاقه نوشته شده است اما برنامه مدونی نیست و شما باید این را به برنامه تبدیل کنید. من نیز با آقای دکتر حرّی و دوستان مشورت کردیم و نتیجه گرفتیم که باید آن را به یک برنامه کارشناسی‌ارشد نسخ خطی، تبدیل کنیم و فرض کنیم که بنیان‌ها در دوران کارشناسی آماده شده است. آقای قزلباش رئیس بودجه و تشکیلات وقت دانشگاه و آقای صادق‌لو نیز بسیار کمک کردند، البته در گرفتن دانشجو با ما مشورت نکردند.

○ **بله و داوطلبان مختلفی از رشته‌های مختلف، با تنوع در این رشته وارد شدند و بخاطر دارم که شما هم گزارش مفصّلی از آن در سمینار کاملیس ارائه فرمودید،<sup>۲</sup> و ما این شانس بزرگ را یافتیم که آموزش و کار همزمان در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، این امکان را به ما داد نسبت به مجموعه**

خود تعهد داشته باشیم و تحت نظر مستقیم اساتید فن یک تجربه علمی و استثنایی کسب کنیم.

○ **بله، البته دوره دیگری نیز در مشهد برگزار شد و ما تجارب موفق تهران را در اختیار آنها گذاشتیم و همچنین مشکلات را نیز مطرح کردیم و از آنها خواستیم به گونه‌ای جدید عمل کنند. اما دوره شما در تهران این شانس را به شما داد که در رأس کتب خطی قرار بگیرید و مشاور بزرگترین مجموعه‌های خطی شوید و نیز این شانس را داشتید که افرادی مثل استاد افشار و استاد دانش‌پژوه به شما احترام بگذارند و من براساس این نگرش و احترام است که می‌توانم ارزیابی کنم که این دوره، موفق بوده است. البته، انتظار برگزاری دوره مشابه را از مدرسه شهید مطهری داشتیم، اما این اتفاق نیفتاد. همچنین از سوی کتابخانه مجلس نیز اظهارعلاقه‌هایی بود که به نظر من جدی گرفته نشد. من فکر می‌کنم که ابتدا می‌بایست با یک نگاه مثبت به این برنامه نگرست و با برنامه‌ریزی آتی گام‌های مثبت‌تری برداشت، چون به هر حال هر برنامه‌ای دارای مشکلاتی است.**

● **خاطرم هست که استاد دانش‌پژوه تأکید بسیاری بر یادگیری زبان‌های خارجی داشتند به همین دلیل علاوه بر گنجانیدن واحدهای درسی متعدد عربی و انگلیسی در این دوره، از زبانهای فرانسه، آلمانی و ترکی عثمانی نیز به تعداد ۴ واحد از هر زبان گنجانیده شده بود که خود نشانگر ضرورت رجوع و استفاده از منابع و فهارس معتبر خارجی است. حتی پسر ایشان - آقای دکتر دانش‌پژوه - می‌گفتند که پدرم به بیشتر زبانهای دنیا آشنایی داشت و حتی به شخصی پیشنهاد کرده بودند که به او زبان سریانی بیاموزد آن شخص گفته بود از کجا معلمش را پیدا کنیم؟ و گویا در سالهای آخر ایشان مشغول یادگیری زبان آلمانی بوده‌اند؟**

○ ایشان معتقد بودند که زبان مفتاح ورود به فهرست‌ها است و از اینکه کار یک فهرست‌نویس بزرگ را نتوانند بخوانند رنج می‌بردند. این نظر ایشان، من را به یاد تکنیکی می‌انداخت که در سالهای اول آموزش کتابداری در سوئیس می‌خواندم و آن درس «آشنایی با زبان کتابداری» بود و آن واژه‌های مختلف را که مرتبط پاسخ خطی بود در زبانهای مختلف به دانشجویان آموزش می‌دادند.

● **درواقع نوعی زبان تطبیقی مشترک**

○ **بله و یادم هست در مورد کتاب‌های زمان چاپ سنگی اروپا، علائم اختصاری آن‌ها را به**

زبانهای مختلف می‌آموختند و این بدان علت بود تا دانشجویان زبان را سدی برای خود حس نکنند که نمی‌توانند از آن عبور کنند.

● **جای چنین تکنیک‌هایی در آموزش ما خالی است.**

○ خیلی، من البته همیشه فکر می‌کردم اگر چنین کتابی به شکل فرهنگ و بصورت تخصصی در جزوات کوچک منتشر شود چقدر مناسب است. حال که صحبت چاپ سنگی شد باید بگویم که یکی از تأکیدهایی که استاد دانش‌پژوه همیشه داشتند و من سعی کردم در خاطر بسپارم بحث چاپ سنگی است. روزی استاد دو جلد فهرست چاپ سنگی یکی از کتابخانه‌های روسیه که خانم دانشمند روسی آن را تهیه کرده بود به من نشان دادند و گفتند که ما هنوز هم یک فهرست مدون از چاپ‌های سنگی ایران نداریم و زمانی که این دوره شکل گرفت باز هم این تأکید وجود داشت و بسیار مایه خوشحالی بود که برخی از دوستان، در پایان‌نامه‌های خود به چاپ سنگی پرداختند. حتی در چهار جلد کتاب ادبیات کودکان که اخیراً چاپ شده است شما ملاحظه می‌کنید که دوستان، چه استفاده زیبایی از منابع چاپ سنگی کرده‌اند و قطعاً از فهرست‌هایی که اخیراً چاپ شده است به ویژه از کتاب آقای «مارزلف» استفاده کرده‌اند و من معتقدم که مبحث چاپ سنگی، قابلیت برگزاری یک دوره را دارد.

● **از خانم انصاری درباره فعالیت‌های سالهای آخر زندگی استاد سؤال می‌کنم و به یاد شب بزرگداشت استاد در فرهنگستان ادب می‌افتم که در خرداد سال ۱۳۷۳ برگزار گردید و با خانم انصاری خاطره آن شب را مرور می‌کنیم و او با لبخندی می‌گوید:**

○ استاد خودشان از من خواستند که در آن جمع، گزارش از این دوره بدهم و آنقدر خوشحال بودند که از همه بچه‌های آن دوره خواستند که دور ایشان حلقه بزنند و یک عکس یادگاری بگیرند.

● **بله، به یاد دارم و در آن جلسه رسماً خواستار رسیدگی به دوره نسخ خطی و ادامه آن بودند.**

○ بله استاد همیشه درباره دوره بعد سؤال می‌کردند و ما معتقد بودیم که این دوره نمی‌تواند یک دوره صرف دانشگاهی باشد بلکه باید دوره خاصی باشد که قرارداد دوجانبه‌ای بین دانشگاه و کتابخانه‌ای که نسخه خطی دارد برقرار شود تا آزمایشگاه دائمی این دوره که اسناد و کتب خطی است در دسترس باشد و اگر چنین نباشد، بی‌فایده

است. به هرحال استاد در سالهای ۷۳ و ۷۴، اخبار اتمام تحصیل و دفاع از پایان‌نامه دانشجویان این دوره را مرتب جویا می‌شوند، گویی که از هر یک از فرزندان خود، خبر می‌گرفتند و سالی پس از آن و پس از به انجام رسانیدن تعهد بزرگی که به عهده داشتند به دیدار حق شتافتند و از این بابت شاد از دنیا رفتند.

● **از چگونگی اهداء کتابخانه استاد به کتابخانه استاد مینوی و پژوهشگاه و مطالعات علوم انسانی می‌پرسم و خانم انصاری در پاسخ می‌گوید:**

○ استاد کتابخانه خود را طبق نظر خودشان به کتابخانه مینوی اهداء کردند و محل سکونت خود را از خیابان بخارست به آپارتمانی در زعفرانیه تغییر دادند. وداع با کتاب‌ها خیلی سخت بود. کتاب‌ها از همان‌جا، بسته‌بندی می‌شد و به کتابخانه مینوی فرستاده می‌شد، وقتی دانشمندی به سن بالایی می‌رسد، دیگران برای او تصمیم می‌گیرند و نقش خانواده در این میان خیلی مهم است و به نظرم خانواده استاد بسیار خوب بودند. استاد از یک خانه پر از کتاب به یک آپارتمان تقریباً بی‌کتاب منتقل شدند.

● **درواقع از این پس، مسئولیت نگهداری آن با جامعه است.**

○ بله مسئولیت جامعه است که با کتاب‌های یک دانشمند چه می‌کند و آن بخش از احترام به یک دانشمند است و در اینجا مسئولیت کتابخانه‌ها و مدیرانی که این کتابخانه‌ها را اداره می‌کنند بسیار مهم است که آیا این مدیران، فقط گنج‌ور و کتاب‌بان هستند و کتاب‌ها را حبس می‌کنند و یا اینکه باید تولید دانش و پژوهش کنند و از افرادی که علاقه‌مند هستند دعوت کنند تا پژوهش‌های مورد علاقه خود را به چاپ برسانند. به هرحال فکر می‌کنم که بحث مدیریت سازمان‌های فرهنگی بسیار مهم است. مدیر خوب خودش، سفارش پژوهش می‌دهد، شبکه‌های وسیع کاری ایجاد می‌کند و در این راه از نسل جوان استفاده می‌کند.

● **آنگونه که از آقای پیشنامز زاده شنیدم، گویا پژوهشگاه طبقه بالای کتابخانه مینوی را به کتابهای استاد دانش‌پژوه اختصاص داده است و هم‌اکنون مشغول ساماندهی و ترتیب کتابها پس از ثبت می‌باشند. امیدواریم که این کار با ارزش بزودی انجام پذیرد و مهمتر از آن، یادداشت‌ها و حواشی استاد بر کتب و موضوعات مختلف به ویژه در بازده نسخ خطی گردآوری و چاپ گردد.**

○ البته، ولی چه کسانی باید این کار را انجام

دهند؟ باید افرادی تربیت شوند و در طول این تربیت است که برخی از این تجربه‌ها را می‌توان آموخت. و این تجربه تبدیل به عشق می‌شود. اگر تاریخ را جزء امروز بدانیم و امروز خود را جزء تاریخ بدانیم، آن وقت شوق فراوانی نسبت به کتب و اسناد خواهیم یافت.

● **بله، دقیقاً توجه به این نگرش که همه ما روزی قسمتی از تاریخ خواهیم بود، نوع نگاه امروزمان را نیز تغییر می‌دهد و به آن عمق و بینش می‌بخشد. وقت زیادی از گفت و گوی ما گذشته است و هنوز ناگفته‌های بسیاری باقی مانده است اما در پایان بحث از خانم انصاری درباره خاطراتش از استاد می‌پرسم و او به نکات جالبی اشاره می‌کند، از جمله در شباهت‌های فراوان فکری آقای ایرج افشار و دانش‌پژوه و محبت آنها به یکدیگر سخن می‌گوید از اینکه استاد تا آخر عمر هم می‌توانست بر سر موضوعی عصبانی شود و مثلاً با آقای عبدالله نورانی مانند دو طلبه بر سر مسئله‌ای منطقی یا علمی مشاجره کند و بحث نمایند و از همه جالب‌تر آنکه گفتند:**

○ به لحاظ ارتباط مستمر و نزدیک من با خانواده و همسر آقای دانش‌پژوه، بعد از اولین سکنه مغزی استاد، روزی همسر ایشان به من تلفن کردند و گفتند نوشین خانم بیا ببین استاد چه می‌گوید؟ زمانی که من بالای بستر استاد رسیدم، دیدم ایشان فقط فرانسه صحبت می‌کنند، وقتی خوب گوش دادم دیدم ایشان درباره مابعدالطبیعه این رشد به زبان فرانسه توضیح می‌دهند. من بر بالین ایشان نشستم و آنچه می‌گفتند نوشتم. و به خانم، اطمینان دادم که همه چیز به حالت قبل بازمی‌گردد و همین‌طور هم شد.

● **سرکار خانم انصاری، از اینکه ما را با گوشه‌های دیگری از زندگی و خاطرات استاد دانش‌پژوه آشنا کردید و از این طریق، به ظرایف زندگی استاد نزدیک‌تر ساختید سپاسگزارم.**

○ من نیز از شما متشکرم.

پانویس:

۱- محمد تقی دانش‌پژوه، «سرگذشت من»، راهنمای کتاب، ۱۸: ۶۵۹.  
 ۲- نوش آفرین انصاری، «آموزش ساماندهی نسخ خطی در ایران»، در اجلاس کاملیس ۴، (۲۹-۳۱ خرداد ۱۳۷۴)، مجموعه مقالات کاملیس ۴ (تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، [۱۳۷۶]، ص ۲۳۶.